

• دریافت ۹۱/۱/۲۵

• تأیید ۹۱/۹/۲۰

نوستالژی در شعر سمیح القاسم

دکتر محسن پیشوایی علوی*

گُلّاله حسین پناهی**

چکیده

این مقاله، پژوهشی درباره فرآیند نوستالژی در شعر شاعر معاصر فلسطینی، سمیح القاسم، است. نوستالژی در آغاز اصطلاحی روان‌شناختی بود و سپس وارد ادبیات شد. این واژه، دراصل، به معنای رنج بردن و غم ناشی از غیرممکن بودن بازگشت به گذشته است. این خصلت روانی، به منزله یک رفتار ناخودآگاه، زمینه خلق بسیاری از آثار ادبی جهان را فراهم کرده است. شعر عربی نیز، از نخستین نمونه‌ها تاکنون، سهم بسزایی از این احساس داشته است. شعر سمیح القاسم دارای احساس نوستالژیک است. نوستالژی او مولود عوامل مختلف فردی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی داخلی و خارجی است. بازخوانی خاطرات گذشته و ایام کودکی، پناه بردن به آرمان شهر و آرکانیسم (باستان‌گرایی) مهم‌ترین واکنش‌های سمیح القاسم در برابر احساس نوستالژی است.

واژگان کلیدی:

شعر معاصر عربی، شعر فلسطین، سمیح القاسم، نوستالژی.

gol6288@yahoo.com

* استادیار زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

مقدمه

سمیح محمد القاسم یکی از شاعران بزرگ معاصر فلسطین و جهان عرب است. او از خاندان مسلمان و دروزی آل حسین در منطقه رامه و متولد یازدهم می ۱۹۳۹ م. در شهر زرقاء اردن است (القاسم ۱۹۹۲ الف: ۱۹). پدرش از افسران نیروهای مرزی بود. محیط خانوادگی سمیح، فضایی علمی و فرهنگی داشت. این فضای سرشار از علم و فرهنگ و ادب نقش عظیمی در تبلور فرهنگ و شکوفایی استعداد وی ایفا کرد. خاندان حسین در گرایش به علم و فرهنگ معروف‌اند. پدر بزرگ پدری‌اش پیشوای اهل روستا و پدر بزرگ مادری‌اش از بزرگ‌ترین فقهای طایفه مسلمانان دروزی^۱ بود (صدوق ۲۰۰۰: ۳۱۵). سمیح بین سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۵ م. در مدرسه نصارای لاتین و مدرسه ابتدایی رامه به تحصیل پرداخت. در خلال تحصیلش، در سال ۱۹۴۸ م. حادثه‌ای تلخ روی داد و انواع خشونت و ستم را از جانب نیروهای اسرائیلی تجربه کرد (أبوشاور ۲۰۰۳: ۴۴۲). تحصیلات متوسطه را بعد از این حادثه در مدرسه عالی ترسانطه در ناصره به پایان رساند و پس از آن بین سال‌های ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ به آموزش متوسطه در همین شهر مشغول شد. وی همچنین یک سال در موسکو به فراگیری فلسفه، اقتصاد سیاسی و زبان روسی پرداخت (کنفانی ۱۹۸۶: ۱۱۶).

تمایلات ادبی و گرایش‌های سیاسی سمیح از همان سنین نوجوانی بروز کرد. او توانایی‌های ادبی و هنری خود را با شرکت در فعالیت‌های فرهنگی مدرسه و ایفای نقش در تئاترها و سرودن شعر نشان داد (القاسم ۱۹۹۲ الف: ۲۱). سمیح در طول حیات خود مشاغل و فعالیت‌های مختلفی داشته است. او مدتی به تدریس در مدارس مشغول بود، ولی به دلیل فعالیت‌های سیاسی، توسط وزیر معارف اسرائیل از کار برکنار و در منطقه صنعتی حیفا به کارگری وادار شد (همان منبع: ۲۲). عمده فعالیت سمیح در حوزه مطبوعات بوده است. «او مدتی مدیر مجله هذا العالم بود و

۱. دروزیان طایفه‌ای دارای آداب و عقاید خاص بودند که در لبنان و سوریه سکونت داشتند و خود را «موحدون» می‌خواندند. ارکان دینشان عمدتاً شامل راستگویی، وحدانیت خداوند، ترک جمیع ادیان و اعتقاد به تناسخ و حلول بود.

با روزنامه‌ها و مجلات متعددی از جمله *الاتحاد* و *الجديد* همکاری کرد و مدیریت مؤسسه هنرهای ملی در حيفا را بر عهده داشت. در زمان تأسیس اتحادیه نویسندگان عرب و اتحادیه کل نویسندگان عرب فلسطینی در اسرائیل، سمیح ریاست آن را بر عهده داشت» (همان منبع).

البته سمیح قبل از آنکه به صورت جدی به فعالیت‌های ادبی روی آورد، مدتی عضو حزب کمونیست بود (الجیوسی ۱۹۹۷: ۳۷۸). او بارها به علت اشعار انقلابی و فعالیت‌های سیاسی‌اش علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی، زندانی شد. با این حال، سمیح همچنان در فلسطین ماند و از سازش با اسرائیلی‌ها امتناع ورزید. سمیح القاسم در زمینه‌های مختلف ادبی، آثار منظوم و منثور ارزشمند و ماندگاری دارد. تمام آثار او در شش مجلد با عنوان *أعمال سمیح القاسم الكاملة* به چاپ رسیده است که چهار مجلد آن مختص آثار منظوم است و دو مجلد آن به آثار منثور (آثار نمایشی، داستانی و مقالات) وی اختصاص داده شده است.

پیشینه و هدف پژوهش

در زمینه بررسی زندگی و آثار سمیح القاسم، پژوهش‌هایی با رویکردهای مختلف انجام شده است. از جمله پایان‌نامه‌های تحلیل تطبیقی عناصر مقاومت در اشعار سمیح القاسم، حسن حسینی و قیصر امین پور (زارع برمی ۱۳۸۹)، انتفاضه در اشعار سمیح القاسم (شاه‌حسینی ۱۳۸۹) و ادبیات مقاومت فلسطین و بازتاب آن در آثار سمیح القاسم (ابویسانی ۱۳۸۲). همچنین مقاله «راز ماندگاری سرودهای پایداری سمیح القاسم» (میرقادری و کیانی ۱۳۹۰). این پژوهش‌ها فقط به بررسی جنبه‌ها و مضامین مقاومت در شعر سمیح القاسم و بازتاب جلوه‌های مقاومت در شعر او پرداخته‌اند. پژوهش‌هایی نیز در زمینه برخی خصوصیات فنی شعر او انجام شده، از جمله مقاله «سمیح القاسم و موسیقی شعر عرب» (باستانی و ابویسانی ۱۳۸۳) که موسیقی درونی (موسیقی ناشی از ترکیب کلمات) و موسیقی بیرونی (وزن عروضی) شعر این شاعر را بررسی کرده است. در مورد نوستالژی، به‌منزله یکی از جنبه‌های معنایی و قابل توجه شعر سمیح، تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است.

بنابراین هدف این پژوهش بررسی و تحلیل دو مسئله است: یکی مظاهر و جلوه‌های نوستالژیکی در شعر سمیح القاسم و چگونگی انعکاس آن‌ها در شعر او و دیگری واکنش‌های رفتاری سمیح القاسم در برابر احساس نوستالژی.

روش پژوهش

روش کار در این پژوهش، توصیف و تحلیل داده‌هایی است که به شیوه کتابخانه‌ای و سندکاوی از مجموعه‌های شعری شاعر و منابع مرتبط با نقد روان‌شناختی و مضمون نوستالژی به دست آمده و جامعه آماری و حجم نمونه آن مجموعه اشعار سمیح القاسم تا سال ۱۹۹۰ است.

بررسی فرآیند عاطفی نوستالژی، به‌منزله یکی از جنبه‌های روانی انسان، نیازمند شناخت آن است. به همین منظور، در ادامه ابتدا می‌پردازیم به تاریخچه پیدایش این واژه و تعاریف مختلفی که از آن در فرهنگ‌های مختلف آمده است.

نوستالژی و واژه‌شناسی آن

واژه نوستالژی را ابتدا در سال ۱۶۸۸ م. یوهانس هافر (پزشک سوئسی) وضع کرد (کلاهیچیان ۱۳۸۶: ۱۱). دلیل این امر، نام‌گذاری احساس غربتی بود که سربازان سوئسی دور از خانه و سپس سربازان سایر کشورها به آن دچار شدند؛ سربازانی که با شنیدن آهنگ‌های محلی و خوردن سوپ‌های ساده بومی واکنش نشان می‌دادند. این عارضه به تدریج مورد توجه روان‌شناسان قرار گرفت و به تحلیل و درمان آن پرداختند. این اصطلاح به تدریج راه ورود به میان مردم و عرصه‌های دیگر، از جمله هنر، ادبیات و فلسفه، را گشود و در مفهوم عمومی و تازه خود، احساسی شد که هر فردی می‌توانست داشته باشد.

معنای لغوی و اصطلاحی نوستالژی

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی، برگرفته از دو سازه یونانی "nostos" به معنی بازگشت و "algos" به معنی درد و رنج است (انوشه ۱۳۷۶: ۱۳۹۵). «در

زبان یونانی، برای بیان «بازگشت» از واژه "nostos" استفاده می‌شود. "algos" به معنای «رنج کشیدن» است. پس "nostalgia" (نوستالژی)، رنج بردن ناشی از آرزوی ناکام بازگشت است (کوندرا ۱۳۸۴: ۱۴). این واژه‌ها در هر زبان بار معنایی متفاوتی دارند، اما صورت مشترک این واژه در زبان‌های گوناگون غم ناشی از غیرممکن بودن بازگشت به گذشته، زادگاه اصلی و وطن، خاطرات گذشته (فردی و جمعی)، دوران کودکی و جوانی و شرایط و موقعیت گذشته است.

تعریف‌های دیگری نیز از واژه نوستالژی آمده است، از جمله «حزنی که به واسطهٔ میل به دیدار دیار خود تولید شود» (نفیسی ۱۳۵۲: ۲/۲۴۸)؛ «حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت» (پورافکاری ۱۳۷۳: ۲/۱۰۱۱)؛ آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است و یا میل عاطفی به چیزهای گذشته، احساس خوشایند و میل شدید برای محیط خانه و خانواده و دل‌تنگی ناشی از جدایی از وطن و خانواده» (Hornby 2002: 1944)؛ «اشتقاق مفرط برای بازگشت به وضعیت و دوره‌ای ازدست‌رفته، غم غربت، حسرت گذشته» (براهنی و دیگران ۱۳۷۲: ۱۱۳). به‌طور کلی و با توجه به تعاریف گوناگون ارائه‌شده، می‌توان گفت یادآوری گذشته و هرآنچه به‌نوعی متعلق به گذشته و در ارتباط با آن است، همراه با نوعی دل‌تنگی و حسرت اندوهبار، معنای اصطلاحی نوستالژی است. این اصطلاح متوجه تأثیر و جذبۀ احساسی فضایی برگشت‌ناپذیر از گذشته است؛ گذشته‌ای که به‌ندرت همان است که واقعاً تجربه‌اش کرده‌ایم.

نوستالژی و نقد روان‌شناختی

موضوع این پژوهش ارتباط عمیقی با نقد روان‌شناختی دارد؛ زیرا نوستالژی، یکی از جنبه‌های روحی غالب در وجود هر انسان است. بنابراین بررسی و تحلیل این جنبهٔ روانی و احساسی در آثار شاعران و نویسندگان نوعی نقد روان‌کاوانه محسوب می‌شود.

از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی»، نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشتهٔ پراقتدار و رضایت‌بخش نشأت می‌گیرد؛ گذشته‌ای که دیگر وجود

ندارد و بازسازی آن نیز ممکن نیست (شریفیان ۱۳۸۹: ۲۳). به بیان روشن‌تر، هرگاه احساس دلتنگی از حد طبیعی و معمول خود فراتر رود، به‌گونه‌ای که انسان را به غربت و تنهایی بکشاند، رفتاری غیر عادی محسوب می‌شود و می‌توان بر آن عنوان «آسیب روانی» اطلاق کرد. بر این اساس، صحبت درباره نوستالژی موجود در اثر یک شاعر یا نویسنده، نوعی روان‌کاوی است.

یکی از بحث‌برانگیزترین رویکردهای نقد ادبی معاصر، نقد روان‌کاوانه است. مهم‌ترین ویژگی این رویکرد کشف رازهای نمادین یا، به عبارت دیگر، کشف درون‌مایه‌های یک اثر ادبی - هنری است (ال‌گورین ۱۳۸۳: ۱۳۹) و درون‌مایه، زندگانی مصنف و اوضاع و احوال او به معنی کامل کلمه است (دیچز ۱۳۷۹: ۵۲۶). نقد روان‌کاوانه معاصر حاصل تلاش‌های دانشمندان و محققان فراوانی در طول تاریخ علوم انسانی بوده است. اما کسی که به آن شکل و چارچوب خاصی بخشید و آن را به صورت یک علم شناخته‌شده و مدون درآورد، روان‌پزشک اتریشی «زیگموند فروید» بود. نظریه‌های روان‌کاوانه که در بستر کشفیات بالینی فروید شکل گرفت و رشد کرد عمیقاً وام‌دار بینش‌هایی بود که او از مطالعه ادبیات و فرهنگ کسب کرده بود (مکاریک ۱۳۸۸: ۱۴۰). به عقیده فروید، اثر ادبی نمود بیرونی ذهن ناخودآگاه نویسنده آن است. به تصریح او، روان‌کاوی درصدد آن است تا دریابد اثر هنرمند چه ژرف‌ساختی از احساسات، تأثرات و خاطرات شخصی او دارد (یونگ ۱۳۷۲: ۶۱).

با این توضیحات، کار نقد روان‌کاوانه بررسی انگیزه‌ها و عواملی است که به شکل‌گیری اثر ادبی در ذهن ادیب و ظهور آن برای مخاطب کمک می‌کنند. نوستالژی نیز از نیرومندترین انگیزه‌ها در ایجاد ذهنیت در هنرمند و خلق اثری متناسب با آن است.

نوستالژی و ادبیات

اصطلاح نوستالژی به تدریج از متن‌های پزشکی ناپدید شد و روان‌شناسان برای بیان مشکل بیماران مربوط به این مورد از اصطلاحاتی مانند «اختلالات روانی»

استفاده می‌نمودند. این اصطلاح با ورود به ادبیات، دیگر به بیماری و اختلال روانی اشاره نداشت، بلکه بیانگر نوعی از احساسات اندوهناک رمانتیک و غم و حسرت بازگشت به وطن و گذشته و گاه حسرت برای آرمان‌شهری گردید که اکنون وجود ندارد و شاعر یا نویسنده در آرزوی رسیدن به آن است. بسیاری از آثار ادبی مهم جهان نوستالژی را درون‌مایه کار خویش قرار داده‌اند. ادبیات عربی نیز، به‌خصوص در حوزه شعر، سرشار از نمونه‌های نوستالژیک است. در این میان، شعر معاصر فلسطین تجلی‌گاه خاصی برای انعکاس این احساس گشته است. یکی از شاعران معاصر فلسطینی که شعر او سهم ویژه‌ای از عاطفه نوستالژیکی دارد، سمیح القاسم است.

مظاهر نوستالژی در شعر سمیح القاسم

مظاهر و جلوه‌های نوستالژی در شعر سمیح القاسم، براساس زمینه‌ها و انگیزه‌های خاص آن‌ها، به دو دسته فردی و جمعی تقسیم می‌شود. هرکدام از این دو دسته نیز، با توجه به نوع دل‌تنگی شاعر و رویکرد احساسی او، شامل انواع و صورت‌های مختلفی از نوستالژی می‌شود که در شعر این شاعر تجلی یافته است. در ادامه، هرکدام از این دو دسته با انواع و نمادهای مختلفشان معرفی و تحلیل می‌شوند.

نوستالژی فردی و بسترهای ظهور آن

گاه دل‌تنگی و نوستالژی شاعر به‌سبب موضوعات و رویدادهایی است که جنبه شخصی دارند. احساس شاعر در این گونه موارد برخاسته از عمق روح و روان فردی اوست. برپایه نوستالژی فردی، شاعر یا نویسنده به دوره یا لحظاتی از زندگی فردی خویش نظر دارد و دل‌تنگ آن‌ها می‌شود؛ همچون دل‌تنگی برای خاطرات کودکی، وطن، خانواده، دوستان و عزیزان از دست‌رفته. در زیر، مظاهر مختلفی از نوستالژی فردی سمیح که در شعر او انعکاس یافته است بررسی می‌شود.

خاطرات کودکی و گذشته

نوستالژی با بیداری خاطره آغاز می‌شود و با تکرار یادآوری ادامه می‌یابد. سمیع همواره در خلال قصایدش با بازگشت به خاطرات کودکی، دلتنگی‌اش برای آن روزها را نشان می‌دهد. سخن گفتن مکرر از خاطرات گذشته و کودکی دلتنگی و حسرت او برای آن دوران را نشان می‌دهد. بیان سمیع در این یادآوری‌ها، حسرت‌آمیز است.

سمیع گاه در مرور خاطرات گذشته به دوران مدرسه برمی‌گردد. یادآوری سرودهای صبحگاهی، کلاس درس، بازی‌ها و شیطنت‌های او با همسالانش، دلتنگی او را التیام می‌بخشد:

«رَسَالَتُكَ الَّتِي اجْتَاذْتَ إِلَى اللَّيْلِ وَالْأَسْلَاكِ / وَرَدَّتْ لِي طُفُولَتَنَا / مِنَ الْقِيَعَانِ... قِيَعَانِ الْأَسَى الصُّلْبَةِ / وَرَدَّتْ لِي بَرَاءَتَنَا / وَرَدَّتْ لِي أَنَاشِيدَ الصَّبَاحِ وَ غُرْفَةَ الدَّرْسِ / وَ شَيْطَنَةَ الْمَسَاءِ... وَ سَاحَةَ الْقَرْيَةِ» (القاسم ۱۹۹۲: ۱/۱۰۶)

«نامه تو که شب و خطوط سیم‌ها آن را برایم فرستادند/ و کودکی‌مان را به من بازگرداند/ از دشت‌ها... دشت‌های سخت اندوه/ و پاک‌دلی و بی‌گناهی‌مان را به من بازگرداند/ و سرودهای صبحگاهی و [خاطرات] کلاس درس را به من بازگرداند/ و شیطنت هنگام غروب... و میدان روستا را».

گویی دوران مدرسه از خوش‌ترین ایام زندگی سمیع بوده است؛ دورانی پر از هیاهوهای شیرین. روزهایی که تنها هم‌وغم او و هم‌کلاسی‌هایش، رؤیاهای کودکانه‌شان بوده است. صدای زنگ مدرسه، کتاب‌ها، هم‌کلاسی‌ها و معلمی جدی که آن‌ها را به دلیل شیطنتشان، سرزنش و تنبیه می‌کرد. این تصاویر آن‌چنان در ذهن و ضمیر سمیع نقش بسته‌اند که در گذر زمان هرگز رنگ نمی‌بازند:

«...أَتَذْكُرُ رِنَّةَ الْجَرَسِ / وَ عَهْدَ الْكُتُبِ وَ الزُّمْلَاءِ... وَ الْحُلُوهَ / ...أَتَذْكُرُ حِصَّةَ التَّارِيخِ... وَ الْأُسْتَاذَ يَشْتَبُهُ / فَيَنْهَانَا بِأَصْبَعِهِ / عَنِ اللَّفْتَاتِ وَ الْبَسْمَاتِ... / وَ يَزْجُرُنَا: كَفَى اِنْتَبَهُوا... / وَ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ / تَلَفَّتْنَا... فَزَلَزْنَا خَوَاءَ الْمَقْعَدِ الْغَالِي / وَ مَرَّ الدَّرْسُ... مَرَّ الدَّرْسِ مَسْئُولًا... بِبِطْءِ الْعَامِ / وَ لَمْ نَفْهَمْ سِوَى أَحْلَامٍ!» (همان منبع: ۱/۲۰۵)

«...آیا صدای زنگ را به یاد داری / و زمان کتابها و همشاگردی‌ها... و آن دختر زیبا و نمکین را / ...آیا کلاس درس تاریخ را به یاد داری... و استاد را که به ما شک می‌کرد / پس با انگشتش ما را نهی می‌کرد / از به اطراف نگاه کردن‌ها و خنده‌ها... / و ما را سرزنش می‌کرد که: کافی است، دقت کنید... / و روزی از روزها / نگاه کردیم... ناگاه خالی بودن آن صندلی عزیز و بارزش ما را شوکه کرد / و کلاس درس گذشت... کلاس درس لنگان‌لنگان و به آرامی گذشت... به کندی یک سال / و ما جز رؤیاها و آرزوها چیزی نفهمیدیم!».

دوستان از دست‌رفته

دلتنگی برای دوستان و یاران قدیمی همیشه بخش ثابتی از دلتنگی‌های انسان را تشکیل می‌دهد. دوستان خوب قدیمی قلب خاطرات گذشته یک انسان‌اند. سمیح نیز، در جایگاه یک شاعر دارای احساسات ظریف و شاعرانه، از این نوع دلتنگی بی‌بهره نیست.

دوستان سمیح همیشه بخشی از زندگی، گذشته و خاطرات او بوده‌اند. سمیح شاهد وفات و از دست دادن برخی از دوستانش بود. مرگ دوستان او علت مهم خلق بخشی از نوستالژی‌های او شدند. یکی از دوستان سمیح که مرگ او ضربه روحی بزرگی به سمیح وارد آورد، شاعر فلسطینی، معین بسیسو، است. بسیسو در سال ۱۹۸۴ م. به‌صورت ناگهانی در اتاقش در یکی از هتل‌های لندن وفات یافت (النقاش: ۱۹۹۲: ۴۱۴). سمیح به‌دلیل ممانعت صهیونیست‌ها، نتوانست در تشییع جنازه دوستش شرکت کند. اشغالگران حتی اجازه ندادند جنازه بسیسو در خاک کشورش دفن شود. به‌ناچار او را در مصر دفن کردند. مرگ غریبانه بسیسو، آن‌هم بعد از یک زندگی غریبانه و ستم بزرگی که بعد از مرگش نیز در حقش روا داشتند، بر عمق دلتنگی و اندوه سمیح می‌افزاید:

«حَاوَلْتُ أَنْ آتِيكَ / يَوْمَ فَقَاتَ قَلْبِكَ بِالسَّرِيرِ / فِي الْفَنْدُقِ النَّائِي الْأَخِيرِ /
حَاوَلْتُ أَنْ آتِي / لِأَحْضَنَ رَأْسَكَ الْمَقْطُوعِ / بِالْحَسْرَاتِ / فِي مَنْفَى الضَّمِيرِ /
حَاوَلْتُ أَنْ آتِيكَ / كَمْ حَاوَلْتُ / لَكِنِّي فَاقِيرٌ / ...حَاوَلْتُ أَنْ آتِيكَ / مُعْتَذِرًا

لَمَوْتِكَ عَنْ حَيَاتِي / ... سَامِحِنِي / وَ أَقْسِمُ / لَنْ أُسَامِحَهُمْ لِآخِرِ آخِرَةٍ! / فَانْهَضْ
إِلَيْنَا / يَا رَفِيقِي / أَنْتَ تَدْرِي كَمْ نُحِبُّكَ / أَنْتَ تَدْرِي / كَمْ نُحِبُّكَ» (القاسم،
۱۹۹۲: ۱۸۸ / ۳ - ۱۹۳)

«تلاش کردم که نزد تو بیایم / روزی که قلبت را در بستر شکافتی / در واپسین
هتل دوردست / تلاش کردم که بیایم / تا سرت را به آغوش بکشم که بریده شد / با
حسرت‌ها / در تبعیدگاه وجدان / کوشیدم که نزدت بیایم / چقدر کوشیدم / اما تهی -
دستم / تلاش کردم که نزدت بیایم / تا پوزش بخواهم از زنده بودنم، به خاطر
مرگت / ... مرا ببخش / سوگند می‌خورم / تا پایان قیامت نمی‌بخشمشان! / پس
به سمت ما برخیز / دوست من / تو می‌دانی چقدر دوستت داریم / تو می‌دانی / چقدر
دوستت داریم».

خانواده

خانواده محفل و محمل خاطرات گذشته است. شاید دلتنگی برای خانه و خانواده
عمیق‌ترین صورت نوستالژی و دلتنگی باشد. سمیع در طول حیاتش، به علت
مبارزات و فعالیت‌های سیاسی، بارها زندانی و تبعید شد. دوری از خانه و خانواده
زمینه‌ساز خلق نوستالژی دیگری در او شد. او در غربت، سرگردان و حیران در
جست‌وجوی کسی است که او را به خانه روستایی‌شان، همان خانه قدیمی
پدربزرگ، و به آغوش پرمهر مادرش بازگرداند تا اشک اندوه را از چهره‌اش پاک
کند. شاعر می‌خواهد نزد همسر روستایی و باصفایش بازگردد تا مرهمی بر آلام
التیام نیافته‌اش باشد:

«مَنْ دَلِيلِي إِلَى قَرِيَّتِي النَّائِيَةِ! / مَنْ مُعِيدِي إِلَى بَيْتِ جَدِّي الْقَدِيمِ؟ / مَنْ
مُعِيدِي إِلَى صَدْرِ أُمِّي الرَّحِيمِ؟ / صَدْرُ وَالِدَتِي الْعَالِيَةِ! / مَنْ مُعِيدِي إِلَيْهَا / أَعْمُرُ
الْوَجْهَ فِي رَاحَتِهَا / أَمْسَحُ الدَّمْعَ عَنْ مُقَلَّتَيْهَا / مَنْ مُعِيدِي إِلَيْهَا / آه... وَالِدَتِي
الْعَالِيَةِ! / ... مَنْ مُعِيدِي إِلَى زَوْجَتِي الرَّاعِيَةِ؟ / كَيْ أَعِيدَ إِلَيْهَا الْقَطِيعَ الَّذِي مَرَّقَتْهُ
الْقَنَابِلُ» (همان منبع: ۱ / ۴۶۱ - ۴۶۲)

«چه کسی مرا به روستای دوردستم راهنمایی می‌کند! / چه کسی مرا به خانه

قدیمی پدر بزرگم باز می‌گرداند؟/ چه کسی مرا به آغوش مهربان مادرم
باز می‌گرداند؟/ آغوش مادر عزیزم!/ چه کسی مرا نزد او باز می‌گرداند/ تا صورتم را
میان دستانش ببوشانم/ و اشک را از چشمانش پاک کنم/ چه کسی مرا نزد او
باز می‌گرداند/ آه... مادر عزیزم!/ ...چه کسی مرا نزد همسر چوپانم باز می‌گرداند؟/ تا
گلّه‌ای را که بمب‌ها تکه پاره‌اش کردند به او بازگردانم».

روزگار جوانی

یکی از انواع موتیف^۱ زیبای نوستالژی در شعر شاعران معاصر، دلتنگی و حسرت
آن‌ها برای روزهای از دست‌رفته جوانی است. این دلتنگی از دلتنگی‌های مشترک
همه انسان‌هاست. سمیح نیز با از دست دادن نیرو و طراوت جوانی و پا گذاشتن به
دوران پیری، دلتنگ روزهای جوانی می‌شود. شاعر منتظر است تا جوانی باز گردد و
در خانه‌اش را بکوبد:

«مَنْ الَّذِي بِالْبَابِ / أَيُّهَا الشَّيْخُوخَةُ؟ / ... لَعَلَّهُ، لَعَلَّهُ الشَّبَابُ!» (منبع پیشین:

۳ / ۲۹۱)

«چه کسی پشت در است/ ای پیری و کهن‌سالی؟/ ... شاید، شاید جوانی باشد!».
افزایش سن و نزدیک شدن به دوره پایانی عمر، کوله‌بار غم و افسردگی شاعر
را سنگین‌تر کرده است. او با رسیدن به دوران کهولت و از دست دادن نشاط
جوانی، خود را عضوی از سرای حزن می‌داند. او پیری را عامل اندوه خود می‌داند؛
زیرا با فرارسیدنش، تپش قلبش کند و صدای رسایش ضعیف و گام‌هایش کوتاه و
سست شده است:

«كَبُرْتُ / وَ صِرْتُ / مِنَ الْأَهْلِ فِي مَنْزِلِ الْحُزْنِ / قَلْبِي تَمَهَّلُ / وَ صَوْتِي
تَرَهَّلُ / وَ ضَاقَتْ خُطَايَ / هَرَمْتُ / وَ غَمْتُ» (همان منبع: ۳ / ۱۶۸)

«پیر شده‌ام/ و شده‌ام/ عضوی از سرای اندوه/ قلبم به کنده زده/ و صدایم
ضعیف شده است/ و گام برداشتم سخت گشته/ پیر و سالخورده شده‌ام/ و ابری
شده‌ام (اندوهگین گشته‌ام)».

۱. موتیف (motif): مضمون، شخصیت، رویداد یا عنصری زمانی و مکانی که در یک اثر ادبی تکرار می‌شود.

وطن

پیش‌تر گفتیم که اصلی‌ترین علت و کهن‌ترین صورت نوستالژی، دوری از وطن و زادگاه است. هیچ عاملی به این اندازه در خلق احساس نوستالژی مؤثر نیست. مظاهر نوستالژی برای وطن از پرکاربردترین و پربسامدترین مظاهر نوستالژی در شعر سمیح است. این موضوع شاید به دلیل شرایط خاصی باشد که برای وطن او پیش آمده است. شاعر برای نشان دادن این صورت از نوستالژی‌اش، گاه از تصاویر نمادین و گاه از تصاویری واقعی از سرزمینش استفاده می‌کند.

شاعر وطن را محبوبه‌ای مجسم می‌کند و با این نماد دیگران را از مکنونات قلبی خود مطلع می‌سازد. در بسیاری از موارد، شاعر بدون تکلف و قصد قبلی و صرفاً از روی احساسی ناخودآگاه، دل‌بستگی به وطن را به زبان می‌آورد. او مانند عاشقی که نمی‌تواند معشوق خود را فراموش کند، قادر نیست یاد وطن را از ذهن و خیالش پاک کند. معشوقی که وجود شاعر همواره سرشار از عشق به اوست. سینه‌اش باغ‌های سرسبز سرزمینش است، چشمانش اشعار و ماه وطن او و موه‌های سرش خوشه‌های گندم وطن را به یاد می‌آورد:

«یا حَبِیبِی عُدَّ قَلِیلًا / لَکَ فِی ثَغْرِی حَسَاسِینُ / وَ فِی صَدْرِی بَسَاتِینُ / وَ فِی حِضْنِی أِبَائِلُ / یا حَبِیبِی / عُدَّ قَتِیًّا وَ قَوِیًّا وَ جَمِیلًا / لَکَ فِی عَیْنِی أَشْعَارُ / وَ أَقْمَارُ / ... یا حَبِیبِی لَکَ فِی شَعْرِی سَنَابِلُ» (همان منبع: ۳/ ۳۳۷-۳۳۸)

«ای محبوب من، اندکی بازگرد/ برایت در دهان من سهره است/ و در سینه‌ام باغ‌ها و بستان‌هاست/ و در آغوشم گوزن‌های نر است/ ای محبوب من/ جوان و قوی و زیبا بازگرد/ برایت در چشمانم شعرها/ و ماه‌هایی است/ ... ای محبوب من، برایت در گیسوانم سنبل‌هاست.»

سمیح تأکید می‌کند نه تنها در تبعیدگاه‌ها، بلکه در دوران آوارگی نیز وطن را فراموش نمی‌کند. در اردوگاه‌های آوارگان همچون کبوتری ناله جدایی از وطن سر می‌دهد و عشق به وطن اراده و استقامت او را تقویت می‌کند:

«...أُیُّهَا الْمَأْفُونُ... فَاسْمَعْ! / صَوْتِ رَوِیَا وَإِرَادَهْ / وَ زَغَارِیدَ وَ لَادَهْ... / الْحَمَامُ الزَّاجِلُ الْمَنْفِیُّ لَا یَنْسَى بِلَادَهْ» (منبع پیشین: ۱/ ۱۱۶)

«...ای ابله... پس بشنو/ صدای رؤیا و اراده را/ و هلهله‌های تولد را.../ کبوتر نامه‌رسان تبعیدشده سرزمینش را فراموش نمی‌کند».

غربت روحی و روانی

یکی از انواع نوستالژی شعر سمیح القاسم که بخش قابل‌توجهی از موتیف‌ها و مظاهرنوستالژی او را به خود اختصاص داده است، نوستالژی و غربت روحی است. او در سرزمین خود، که تبدیل به بزرگ‌ترین زندان تاریخ بشریت شده، زندگی می‌کند. چگونه می‌تواند احساس آرامش کند وقتی بیگانگان سرزمین او را اشغال کرده و او و ملتش را از نعمت‌های سرزمینشان محروم کرده‌اند؟

شاعر در خانه خود، که در ایبات زیر نمادی از سرزمینش است، احساس اسارت می‌کند. سقف خانه‌اش برای آرزوها و احساسات او خیلی کوتاه است و در میان دیوارهایش، ابدیتی داغ و سوزان را احساس می‌کند. او چاره‌ای جز تحمل کردن این خانه عذاب‌آور ندارد؛ زیرا غریب است و جز آن خانه‌ای ندارد:

«سَقْفُهَا وَاطْيَاءُ / بَيْنَ جُدْرَانِهَا / أَبَدُ دَافِيَاءُ / هَلْ أَقُولُ إِذْنِ إِنَّهَا مَنزَلِي؟ / حَسَنًا، / لَيْسَ لِي مَنزَلٌ غَيْرَهَا / لَيْسَ لِي!» (منبع پیشین: ۲/ ۵۱۹)

«سقفش (خانه) پایین است/ میان دیوارهایش/ ابدیتی گرم و سوزان است/ بنابراین آیا می‌گویم که آن خانه‌ام است؟/ بسیار خوب/ غیر از آن من خانه‌ای ندارم/ ندارم!».

سمیح غریبانه در جست‌وجوی کسی است که با او همدلی و همدردی کند، اما در این امواج آشفته، کسی فریاد شاعر را نمی‌شنود. او بلند فریاد می‌زند، ولی مردم بی‌توجه از کنار او می‌گذرند. زمان، روزگار، همه چیز و همه کس به او بی‌اعتنا هستند. او همان ترانه‌سرای غمگین در زمان کفر و دیوانگی است:

«أَرْفَعُ صَوْتِي عَالِيًا / يَمُرُّ بِي النَّاسُ / وَ لَا يَصْغُونَ / أَرْفَعُ صَوْتِي عَالِيًا / يَمُرُّ بِي الزَّمَانُ / لَا مُبَالِيًا / أَنَا مُعْنَى الْمَوْضَةِ الْقَدِيمَةِ / وَ الْمَقْرِيءُ الْمَأْفُونُ / فِي زَمَنِ الْإِلْحَادِ وَ الْجُنُونِ...» (همان منبع: ۲/ ۵۲۷)

«صدایم را بلند می‌کنم/ مردم از کنارم می‌گذرند/ و گوش نمی‌دهند/ صدایم را

بالا می‌برم / زمان از کنارم می‌گذرد / بی آنکه توجه کند / من ترانه‌سرای سبک
قدیم هستم / و قاری (خواننده) نادان و ابله / در روزگار کفر و دیوانگی...».

نوستالژی جمعی و بسترهای ظهور آن

برخی موضوعات و رویدادها بیشتر انسان‌ها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند و به‌نوعی
دلتنگی مشترک همه‌ی انسان‌ها هستند. مرگ یک قهرمان، از دست دادن یک
رهبر بزرگ ملی یا مذهبی و پیروزی‌های تاریخی، همگی می‌توانند در ناخودآگاه
جمعی انسان‌ها ذخیره شوند و بخشی از حافظه‌ی تاریخی آن‌ها را تسخیر کنند.

در شعر سمیح نیز احساسات و عواطفی وجود دارد که جزو زندگی و تجربه‌ی
شخصی و یا خودآگاه و ناخودآگاه فردی او نمی‌شود، بلکه برخاسته از ناخودآگاه
جمعی اوست؛ یعنی مجموعه‌ی ادراکات و عواطفی که جنبه‌ی همگانی دارد و به، یک
تعبیر، ناخودآگاه جمعی انسان را تشکیل می‌دهند. در این بخش، به آن دسته از
مظاهر نوستالژی سمیح پرداخته می‌شود که جنبه‌ی همگانی دارند و برخاسته از
ناخودآگاه جمعی اوست.

مبارزان آزادی‌خواه جهان

یکی از مظاهر نوستالژی جمعی در شعر سمیح، دلتنگی برای آزادی‌خواهانی است
که در این راه جان خود را فدا کردند. او این قهرمانان و مبارزان را می‌ستاید و در
فقدانشان دلتنگی خود را نشان می‌دهد.

پاتریس لومومبا، مبارز آفریقایی ضد نژادپرستی که در سال ۱۹۶۰ م. به
نخست‌وزیری کونگو انتخاب شد، خیلی زود براساس طرحی که با مشارکت
سازمان سیا صورت گرفت ترور شد. لومومبا زندگی‌اش را صرف مبارزه با
استعمارگران آمریکایی و غربی کرد. از نظر سمیح، او بلبل غم‌خواری بود که برای
آزادی کونگو نغمه‌ی آزادی و بیداری سر داد. او برای آزادگان جهان هرگز نمرده
است و تا ابد صدایش در صدای آن‌ها و روحش در روح آن‌ها ماندگار و زنده خواهد
بود:

«يا قَصْفَةَ الْحَبِيقِ الَّتِي سَطَعَتْ عَبِيرًا مُؤْمِنًا / يا بُلْبُلًا غَنَّى عَلَى الْكُونُغُو نَشِيدًا
مُحْزِنًا / ... يا مَيِّتًا لَكِنَّ صَوْتَكَ خَالِدًا فِي صَوْتِنَا! / يا مَيِّتًا لَكِنَّ رُوحَكَ خَالِدًا فِي
رُوحِنَا! / يا مَيِّتًا لَكِنَّ دِينَكَ خَالِدًا فِي دِينِنَا! / نَمَّ بَعْدَ أَنْ أَيْقَظَتْ أَهْلَ الْكَهْفِ مِنْ
نَوْمِ الضَّنَى / نَمَّ بَعْدَ صَحْوِكَ فِي الْأَسَى» (منبع پیشین: ۱ / ۶۱-۶۳)

«ای شاخه ظریف و نازک پونه‌ای که بوی خوش را با ایمان و اعتقاد پخش کرد/ ای بلبلی که ترانه‌ای غمگین بر کونگو سر داد/ ... ای کسی که از دنیا رفته‌ای، اما صدایت در صدای ما جاودانه است/ ای کسی که از دنیا رفته‌ای، اما روح در روح ما جاودانه است/ ای کسی که از دنیا رفته‌ای، اما دین و عقیده‌ات در دین و عقیده ما جاودانه است/ بخواب بعد از آنکه غارنشینان را از خواب غم و اندوه بیدار کردی/ بخواب بعد از بیداری‌ات در اندوه».

نالۀ اندوه و دلتنگی سمیح فقط برای مبارزان و قهرمانان غیرعرب نیست، بلکه همواره در تاریخ سیاسی عرب نیز مبارزان نام‌آوری بوده‌اند که در راه نجات ملت عرب و بیدار ساختن آن‌ها، مبارزه‌های سرسختانه‌ای داشته‌اند. جمال عبدالناصر یکی از قهرمانان نام‌آور عرب است که زمانی قبلۀ آمال عرب‌ها بود. همگی منتظر بودند تا او پیروزی بر استعمارگران بیگانه را محقق کند، اما واقعیت دنیای عرب و جهان پیچیده‌تر و بی‌رحم‌تر از آن بود که عبدالناصر بتواند بر آن‌ها غلبه کند (القاسم ۱۹۹۲ ب: ۴۶۸). مرگ این قهرمان مبارز داغ بزرگی بر دل آزادی‌خواهان گذاشت. سمیح در ابیات زیر از قصیده «مصارع الرجال» در اندوه از دست دادن او نالۀ غم سر می‌دهد و بر مرگ اندوهناک او اشک می‌ریزد. شاعر برای تمام آرزوهای تحقق نیافته عبدالناصر، که آرمان‌های بزرگ او بودند، اشک ماتم می‌ریزد:

«...أَبْكِيكَ يَا جَمَالَ / أَبْكِيكَ فِي مَصْنَعٍ لَمْ تَفْتَحْهَا بَعْدُ / أَبْكِيكَ فِي مَعَاهِدٍ
لَمْ تَفْتَحْهَا بَعْدُ / وَ فِي صَحَارِي فَرَشْتَ رِمَالَهَا يَدَاكَ / سَنَابِلًا وَوَرْدًا / أَبْكِيكَ فِي
الْكُلَيْيَةِ الْحَرِّيَّةِ / أَبْكِيكَ فِي الْقِتَالِ / أَبْكِيكَ فِي الثَّالِثِ وَالْعَشْرِينَ مِنْ يُولِيُو / وَ
فِي الْأَوَّلِ مِنْ أَيَّارِ وَالْخَامِسِ مِنْ أَيَّارِ» (همان منبع ۱۹۹۲: ۱۲ / ۲)

«...ای جمال، برایت اشک می‌ریزم / اشک می‌ریزم برایت در کارخانه‌هایی که آن‌ها را افتتاح نکردی / برایت گریه می‌کنم در آموزشگاه‌هایی که آن‌ها را افتتاح نکردی / و در صحراهایی که دستانت شن‌هایش را فرش کرد / با سنبل‌ها و گل سرخ / برایت گریه می‌کنم در دانشکده نظامی / برایت گریه می‌کنم در کانال سوئز / برایت گریه می‌کنم در بیست‌وسوم ژوئیه / و در اول ماه مه و پنجم ماه مه».

ارزش‌ها و سنت‌های گذشته

نمونه زیبای دیگری از احساس نوستالژیک در شعر سمیح، که دل‌تنگی مشترک بیشتر انسان‌هاست، دل‌تنگی برای ارزش‌های گذشته است. در واقع زیبایی‌شناسی این نوستالژی، فراخوانی تاریخ آرمان‌شده‌ای است که، همراه با گونه‌ای ناخرسندی، در حال ادغام می‌شود. سمیح دل‌تنگ زیبایی‌ها و ارزش‌های گذشته است. او دیگر نشانی از زیبایی‌ها و خلوص گذشته را نمی‌بیند و می‌گوید در پشت زرق‌وبرق دنیای مدرن، صفا و صمیمیتی نیست. نه خورشید، آن خورشید گرم و پرفروغ گذشته است و نه افق، آن افق والا و گسترده. سبزه‌ها دیگر سبز و گل‌ها دیگر آن گل‌های سرخ گذشته نیستند. سمیح در جست‌وجوی آن‌هاست و همچنان با حیرت و دل‌تنگی از خود می‌پرسد آن همه زیبایی و رونق کجا رفته است:

«...وَ إِنِّي لَأَسْأَلُ نَفْسِي وَ أَسْأَلُ / وَ أَسْأَلُ نَفْسِي وَ أَشَقَى وَ أَضَجِرُ / أَلَمْ يَكُنِ الْعُشْبُ أَتَقَى وَ أَنْضَرُ؟ / هَلِ الصُّبْحُ أَصْفَرُ؟ / هَلِ الْوَرْدُ أَغْبَرُ؟ / أَلَمْ يَكُنِ الْأُفْقُ أَعْلَى وَ أَرْحَبُ؟ / أَلَمْ تَكُنِ الشَّمْسُ أَزْهَى وَ أَقْرَبُ؟» (منبع پیشین: ۳ / ۱۶۹)

«...و من باید از خود سؤال کنم و بپرسم / و از خودم، در حالی که عذاب می‌کشم و دل‌تنگ می‌شوم، می‌پرسم / آیا سبزه پاک‌تر و سرسبزتر نبود؟ / آیا صبح زرد و رنگ‌پریده شده است؟ / آیا گل سرخ غبارآلود شده است؟ / آیا افق بالاتر و گسترده‌تر نبود / آیا خورشید باشکوه‌تر، درخشان‌تر و نزدیک‌تر نبود؟».

در گذشته، همه چیز طراوت دیگری داشت. همه در پیوند با طبیعت بودند؛ گنجشک با درخت بلوط و چوپانان با طراوت و تازگی نعنای که در کنار چشمه می‌روید. مردم هم‌درد و هم‌نوای هم بودند، اما اکنون نشانی از آن صفا و

مهربانی‌ها نیست:

«أَتَذْكُرُ عُصْفُورَةَ الْفَجْرِ / أُغْنِيَةَ السِّنْدِيَانِ؟ / أَيْذُكُرُ بَعْضُ الرُّعَاةِ الْقَدَامَى /
طَرَاوَةَ نَعْنَاعَةِ النَّبْعِ / فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ / هَلْ ظَلَّ بَيْنَ الْخَلَائِقِ / مَنْ يَذْكُرُ الْوَلَدَ
الْأَرْجَوَانِيَّ / تَحْتَ الْفَنَاطِرِ» (منبع پیشین: ۲۲۸ / ۴)

«آیا گنجشک سپیده‌دم به یاد می‌آورد/ ترانه‌ی درخت بلوط را/ آیا از چوپانان قدیمی، کسی به یاد می‌آورد/ طراوت و شادابی نعناع چشمه را/ در آغاز شب/ آیا در میان مردمان باقی مانده است/ کسی که کودک ارغوانی را به یاد آورد/ در زیر گذرگاه‌ها و پل‌ها».

شخصیت‌های تاریخی

دلتنگی برای شخصیت‌های تاریخی و یاد کردن از آن‌ها، یکی از خصوصیات بارز شعر شاعران معاصر، از جمله شاعران فلسطینی، است. سمیح نیز گاه در شعر خود از قهرمانان و شخصیت‌های تاریخی یاد می‌کند و از فقدان آن‌ها در این اقیانوس نابسامان عصر حاضر دل‌تنگ می‌شود. یکی از شخصیت‌های تاریخی مطرح در شعر سمیح، ابوذر غفاری، صحابه بزرگ پیامبر (ص)، است. ابوذر در شعر شاعران فلسطینی، به خصوص در مذهب دروزی، یک رمز تاریخی و عقیدتی محسوب می‌شود که علیه ظلم و ستم سیاسی و اجتماعی قیام کرد (زیدان ۲۰۰۹: ۲۷۷). از دید سمیح، اگر ابوذر زنده بود و شمشیر برنده او می‌بود، دیگر روباهان غربی جرئت گستاخی و قد علم کردن پیدا نداشتند و بیگانگان غارت‌گر نمی‌توانستند به سرزمین او تجاوز کنند:

«لَوْ أَنَّ فِي الْمِيدَانِ / سَيْفَ أَبِي ذَرٍّ / ... مَا اسْتَأْسَدَ التَّعَالِبُ الرُّومَانُ! / ... وَ مَا
أَصْبَحَتْ حَبِيبَتِي وَجْهًا مِنَ الدُّخَانِ / وَ جُنَّةً صَفْرَاءَ / يَزِينُ بِهَا شَرَاذِمُ الْقُرْصَانِ!»
(القاسم ۱۹۹۲: ۱ / ۳۱۹)

«اگر در میدان [نبرد]/ شمشیر ابوذر می‌بود/ ... روبه‌پان رومی ادعای شیری و دلیری نمی‌کردند! / ... و محبوبه من چهره‌ای از دود نمی‌شد/ و پیکری زرد و بی‌روح/ که دسته‌های دزدان دریایی به او دست‌درازی کنند!».

سمیح در این ابیات، وطنش را به محبوبه‌ای تشبیه کرده که مورد تجاوز دزدان دریایی، که در اینجا نماد صهیونیست‌های اشغالگر است، واقع شده و، در این میان، فقدان ابوذر برای نجات آن، این نوستالژی و دلتنگی ملی‌گرایانه را خلق کرده است.

بهشت گمشده

نوستالژی و دلتنگی برای بهشت گمشده اولین نوستالژی موجود در سرشت انسان‌هاست؛ نوستالژی‌ای که درحقیقت با هبوط آغاز می‌شود، از تمایل به بازیافتن آزادی و رستگاری پیش از هبوط سرچشمه می‌گیرد و فاش‌کننده نوستالژی بزرگ بهشت است (الیاده ۱۳۷۵: ۶۴). سمیح در قصیده «صوت الجنة الضائعة»،

نوستالژی خود و ملتش برای بهشت گمشده را بسیار زیبا توصیف می‌کند؛ بهشتی که با صداها و نغمه‌های مسحورکننده و رایحه‌ی مدهوش‌کننده‌اش همه را مجذوب و مفتون خود ساخته است؛ بهشتی که با دور شدن از آن‌ها، همه را غرق بی‌قراری و اشتیاقی دلتنگ‌کننده و فراقی پرسوزوگداز کرده است:

«صوتها كان عجيبا/ كان مسحورا قويا/... نغما أفلته الفردوس في آفاقنا/
لفنا وأنساب في أعماقنا/ فاستفاقت جذوة من حزننا الخامد/ من أشواقنا/ و
كما أقبل فجأة/ صوتها العذب تلاشي و تلاشي /... تاركاً فينا حنيناً وارتعاشاً/
... و انتظرنا الطائر المحبوب واللحن الرخيماً/... طائر الفردوس قد مدّ الي العيب
جناحاً/ و النشيد السّاحر المسحور... راحاً.../ صار لوعه/ صار ذكري... صار
نجوى/ نحن من بعدك شوق ليس يهدأ/ و عيون سهد ترو و تندى» (القاسم
۱۹۹۲: ۱/ ۳۲-۳۴)

«صدایش عجیب بود/ مسحورکننده و نیرومند بود/... نغمه‌هایی بود که فردوس در دنیای ما پراکند/ ما را دربرگرفت و در اعماق وجودمان نفوذ کرد/ پس پاره‌ای از آتش خاموش اندوهمان بیدار شد/ پاره‌ای از آتش اشتیاقمان/ و همان‌طور که پیش آمد، به‌ناگاه/ صدای دلنشینش متلاشی و نابود شد/... و در میان ما دلتنگی و اشتیاق و لرزه‌ای برجای گذاشت/... و منتظر پرنده‌ی محبوب و آهنگ خوش و دلنشین شدیم/... پرنده‌ی بهشت بالش را به‌سوی غیب گستراند/ و ترانه‌ی افسونگر مفتون...

رفت.../ تبدیل به یک اشتیاق شد/ خاطره‌ای شد... نجوایی شد.../ ما بعد از تو اشتیاقی هستیم که آرام نمی‌گیرد/ و چشمان بیداری [هستیم] که منتظر و گریان است».

عوامل ایجاد نوستالژی در سمیح القاسم

عوامل مختلف فردی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منجر به خلق نوستالژی در شعر سمیح القاسم شده‌اند. مهم‌ترین این عوامل را، همراه با نمونه‌هایی از شعر او، بررسی می‌کنیم.

عوامل فردی

عوامل فردی گوناگونی منجر به ظهور احساس نوستالژی در شعر سمیح شده‌اند. در صفحات قبل، ضمن بررسی مظاهر نوستالژی فردی، به بسیاری از عوامل فردی نیز اشاره شد؛ بنابراین در اینجا فقط به سه عامل غربت، زندان و بازداشت و فقدان اعضای خانواده، که از عوامل مهم و مؤثر در نوستالژی شاعرند، پرداخته می‌شود.

غربت

سمیح القاسم از جمله شاعران فلسطینی‌ای بود که به دلیل فعالیت‌های سیاسی و مبارزه با صهیونیست‌ها، بارها زندانی یا تبعید شد. زندگی در غربت، تبعید و دوری از سرزمین مادری و خانواده منجر به خلق بزرگ‌ترین و ماندگارترین نوستالژی‌ها در شعر او شد. همین غربت و دوری از وطن است که باعث می‌شود در تبعیدگاه مسکو، در غم دوری از وطن و دلتنگی برای آن، این‌گونه ناله غم سر دهد:

«...أُطِلُّ مِنْ شِبَاكِ غُرْفَتِي الْجَدِيدَةِ / وَ تَلُوْحُ لِي عَبْرَ الزُّجَاجِ / هَذِي الْمَدِينَةُ
آه یا اُمّی. تَلُوْحُ غَرِيقَةً قَفْرَاءَ طَاهِرَةً بَعِيدَةً / وَ تَلُوْحُ لِي مُدُنِي الْبَعِيدَةَ / عَبْرَ
الدُّمُوْعِ / قَرِيبَةً. خَلْفَ الزُّجَاجِ. قَرِيبَةً. لِصْقِ الزُّجَاجِ / ... غَرِيبٌ كَصَقْرِ قُرَيْشٍ /
كَنَخْلَةٍ صَقْرٍ قُرَيْشٍ / وَ لَكِنِّي لَسْتُ صَقْرًا / وَ أَهْلِي لَيْسُوا قُرَيْشٍ / غَرِيبٌ...
كَنَخْلَةٍ!» (همان منبع: ۲/ ۱۵۴-۱۵۶)

«...از پنجره افاق جدیدم نگاه می‌کنم/ و از پشت شیشه نمایان می‌شود برایم/ این شهر، آه مادرم. به‌صورت غریقی تنها، پاک و دوردست پدیدار می‌شود/ و شهرهای دوردستم برایم نمایان می‌شود/ از پشت قطرات اشک/ نزدیک است. از پشت شیشه. نزدیک است. نزدیک شیشه/ ...غریبم همچون صقر قریش/ همچون درخت نخل صقر قریش/ اما من صقر نیستم/ و خانواده و طایفه‌ام قریش نیستند/ غریبم... همچون درخت نخل!».

گاه غربت سمیع به‌دلیل دوری از وطن نیست، بلکه غربتی روحی و روانی است. او با اینکه در وطن خود زندگی می‌کند، زندگی‌اش بیشتر رنگ اسارت دارد تا آزادی! او در وطن خود احساس غربت می‌کند و دیگر هیچ دری برای رهایی، هیچ خورشیدی برای امید به روشنایی و هیچ آبی برای سیراب کردن روح غریبش نمی‌یابد:

«أُتُوخُ عَلَىٰ غُرْبَةٍ فِي الدِّيَارِ / وَ كَمْ لَوْعَتِي الْأَعَانِي / وَ كَمْ أَنهَكْتِنِي الْمَرَاتِي / وَ لَا بَابَ / لَا شَمْسَ / لَا مَاءَ» (منبع پیشین: ۲/ ۷۱۵)

«بر غربتی که در سرزمینم است می‌نالم/ و ترانه‌ها چقدر مرا عذاب دادند/ و مرثیه‌ها چقدر مرا رنج دادند و آزرده‌اند/ و هیچ دری/ هیچ خورشیدی/ هیچ آبی نیست.»

حبس و زندان

سمیع جزو شاعرانی است که طعم اسارت و زندان را چشیده‌اند. زندان و اسارت همیشه از عوامل تأثیرگذار در ایجاد دل‌تنگی بوده است. او در حبس، نهایت دل‌تنگی‌اش برای دنیای آزاد را بیان می‌کند. سمیع قصایدی در وصف دل‌تنگی‌اش در زندان سروده که نمونه آن ابیات زیر از قصیده «رسالة من المعتقل» است. شاعر در این ابیات، از شرایط سخت و تلخ در زندان، شدت گرما، درد و اندوه، بی‌خوابی و دل‌تنگی‌اش برای مادر مهربان، خانواده و دوستانش می‌نالند. او چشم‌انتظار یک ملاقات‌کننده آشناست تا پیغام او را برای اهل و یارانش ببرد:

«لَيْسَ لَدَى وَرَقٍ، وَ لَا قَلَمٍ / لَكِنِّي مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، وَ مِنْ مَرَارَةِ الْأَلَمِ / يَا
 أَصْدِقَائِي... لَمْ أَنَمْ / فَقُلْتُ: مَاذَا لَوْ تَسَامَرْتُ مَعَ الْأَشْعَارِ / وَ زَارَيْتِي مِنْ كُوءِ
 الزَّنَانَةِ السُّودَاءِ / لَا تَسْتَخْفُوا... زَارَيْتِي وَ طَوَّاطُ / ... وَ قُلْتُ: يَا الْجَرِيءُ فِي
 الزَّوَارِ / حَدِّثْ! أَمَا لَدَيْكَ عَنِّ عَالَمِنَا أَخْبَارُ؟! / حَدِّثْ عَنِ الدُّنْيَا، عَنِ الْأَهْلِ، عَنِ
 الْأَحْبَابِ / لَكِنَّهُ بَلَا جَوَابٍ! / صَفَّقَ بِالْأَجْنِحَةِ السُّودَاءِ عِبْرَ كُوءِي وَ طَارَ! / وَ
 صُحَّتْ: يَا الْغَرِيبُ فِي الزَّوَارِ / مَهَلًا! أَلَا تُحْمِلُ أَنْبَاءِي إِلَى الْأَصْحَابِ؟» (منبع
 پیشین: ۱ / ۵۱-۵۲)

«نه کاغذی دارم و نه قلمی / اما از شدت گرما و از تلخی درد و اندوه / ای
 دوستان من... خوابم نمی‌برد / پس گفتم: چه می‌شود اگر شب را با سرودن شعر
 سپری کنم / و [به ناگاه] از سوراخ زندان سیاه به ملاقاتم آمد / مسخره نکنید... یک
 خفاش به ملاقاتم آمد / ... و گفتم: ای کسی که از میان ملاقات‌کنندگان از همه
 جسورتر و دلیرتری / حرف بزن! آیا از دنیای ما خبری داری؟! / از دنیا، از خانواده، از
 دوستان و یاران سخن بگو / اما او هیچ پاسخی نداد! / درون دریچه زندانم با بال‌های
 سیاه بال‌وپری زد و پرواز کرد! / فریاد زد: ای آنکه در میان ملاقات‌کنندگان غریب و
 ناآشنایی / شتاب مکن! آیا اخبار مرا برای یاران نمی‌بری؟».

وقتی سمیح نمی‌تواند از این ملاقات‌کننده غیرمنتظره خبری از خانواده و
 دوستانش بگیرد، غرق در افکار پریشان و دلتنگ مادرش می‌شود. به یاد او می‌افتد
 که اکنون در نبود فرزندش چقدر غمگین است و چه عذابی می‌کشد:
 «... أُمَاهُ!... / أَنْكِ، مِنْ أَجَلِي فِي لَيْلٍ مِنَ الْعَذَابِ / تَبْكِينَ فِي صَمْتٍ مَتَى
 يَعُودُ / ... وَ تَعْجِزِينَ عَنِ تَنَاوُلِ الطَّعَامِ / وَ مَقْعَدِي خَالٍ... فَلَا ضِحْكَ... وَ لَا
 كَلَامٍ» (همان منبع: ۱ / ۵۲-۵۳)

«...آه مادر!... / تو به خاطر من شبی عذاب‌آور را سپری می‌کنی / در سکوت
 اشک می‌ریزی که چه هنگام برمی‌گردد / ... و از خوردن غذا عاجز و ناتوان
 گشته‌ای / و جای من خالی است... نه خنده‌ای... و نه سخنی».

فقدان اعضای خانواده

از دست دادن عزیزان و نزدیکان از تأثیرگذارترین عوامل نوستالژی شاعر است. سمیع یکی از مهم‌ترین اعضای خانواده، یعنی پدرش، را از دست داد. مرگ پدر ضربه روحی عمیقی به او وارد ساخت. پدر برای سمیع نه فقط پدر، بلکه تکیه‌گاه و قهرمان بود. شخصیت پدر برای سمیع بلندتر و سرفرازتر از بلندترین کوه‌ها و روحش باصفا تر و سرسبزتر از تمام سرسبزی‌ها بود. اگرچه پدر از میان آن‌ها رفته، اما خیال او همچنان زنده است. اشتیاق سمیع به پدر هرگز از بین نمی‌رود و همواره او را صدا می‌زند تا از دلتنگی‌های خود برایش بگوید:

«كَانَ قَبْرِي، فَكَيْفَ أَصْبَحَ قَبْرَكَ؟ / وَ هُوَ سِرِّي ... أُمُّ أَنَّهُ كَانَ سِرِّكَ؟ / ... يَا صَدِيقِي وَفَارِسِي وَإِمَامِي / ... غَبَّتْ عَنِّي ... هَلْ غَبَّتْ عَنِّي، وَ هَذَا / طَيْفُكَ الْحَيُّ بَيْنَنَا يَتَحَرَّكُ / ... يَا وَالِدِي كَمْ أَحْبَبْتُكَ! / وَ أُوْمِنُ أَنَّكَ حَيٌّ كَحَيِّدِرٍ / وَ أَحَلْسِي وَ أَكْبِرْ / قَلْبُكَ فِي جَسَدِي مَوْضِعُهُ / ... أَتَفْتَحُ أَبْوَابَ حُزْنِي / أَبِي لَا تَدْعُنِي / ... لَدَى كَلَامٍ كَثِيرٍ إِلَيْكَ / وَ شَوْقٍ كَبِيرٍ / إِلَى لَمَسَةٍ مِنْ يَدَيْكَ / فَلَا تَرَحَّلْ الْآنَ / يَا جِسْرَ رُوحِي / أَلِي أَبَدٍ فِي الْأَبَدِ» (منبع پیشین: ۳/ ۱۶۹-۱۷۳)

«[آن قبر] قبر من بود، پس چگونه قبر تو شد؟ / و آیا آن راز من بود... یا راز تو؟ / ... ای دوست و قهرمان و پیشوای من / ... از من پنهان شدی... آیا از من پنهان شدی، در حالی که / این خیال زنده‌توست که میان ما حرکت می‌کند / ... ای پدر چقدر تو را دوست دارم! / و ایمان دارم که تو زنده هستی همچون کوه حیدر / و زیباتر و بزرگ‌تر / جایگاه قلب تو در جسم من است / ... آیا درهای اندوهم را می‌گشایی / پدر، مرا رها مکن / ... سخنان زیادی برایت دارم / و اشتیاقی بزرگ / به لمس دستانت / پس اکنون کوچ نکن / ای پل روح من / به سوی ابدیتی در ابدیت و جاودانگی.»

عوامل سیاسی و اجتماعی

عوامل سیاسی و اجتماعی همیشه تأثیرگذار و تعیین‌کننده رویکرد شعری شاعر بوده‌اند. این عوامل همچنین نقش بسزایی در شکل‌گیری نوع احساس شاعر و انعکاس آن در شعر او دارند. فاجعه مصیبت‌بار سال ۱۹۴۸ م. و آوارگی و شهادت

فلسطینیان که نتیجه این حادثه و اشغالگری صهیونیست‌هاست، از برجسته‌ترین عوامل سیاسی و اجتماعی در خلق نوستالژی سمیح است.

فاجعه سال ۱۹۴۸

با قاطعیت می‌توان گفت که یکی از بزرگ‌ترین فاجعه‌های سیاسی‌ای که گریبان‌گیر فلسطین و جهان عرب شد، حادثهٔ نکبت‌بار سال ۱۹۴۸ م. بود که عرب‌ها از آن با نام «مصیبت بزرگ» یاد می‌کنند. این حادثه باعث اشغال بخش عظیمی از خاک فلسطین توسط صهیونیست‌ها و آوارگی و شهادت شمار زیادی از مردم فلسطین شد. فاجعهٔ ۱۹۴۸ م. انعکاس گسترده‌ای در شعر سمیح دارد. او در قصیدهٔ «بابل»، اندوه و دلتنگی خود از این رویداد و پیامدهای ویرانگر آن را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

«نَكْبَةُ التَّيْهِ الَّتِي أودَتْ بِنَا / فَطَرَقْنَا فِي الدُّجَى بَاباً فَبَابَا / عَمَّتْ سَكِينَهَا فِي
جُرْحِنَا / وَجَرَّتْ فِي دَمِنَا سُمًّا وَصَابَا / وَتَهَاوَيْنَا عَلَى أَنْقَاضِنَا / فَخَرَابٌ ضَمَّ
فِي الْبُؤْسِ خَرَابَا» (منبع پیشین: ۱ / ۴۴)

«مصیبت آوارگی‌ای که نابودمان کرد/ پس در تاریکی تمام درها را زدیم/ چاقویش را در زخممان عمیق فرو کرد/ و در خونمان سمی جاری ساخت و مجروح [مان] کرد/ و بر ویرانه‌هایمان فروافتادیم/ پس ویرانه‌ای در بینوایی به ویرانه‌ای دیگر پیوست.»

شاعر در این ابیات، با شخصیت‌بخشی، این حادثه را به قاتل و مهاجمی تشبیه کرده است که خنجر سمی و زهرآگین خود را در جسم فلسطینیان فرو می‌کند.

مرگ و شهادت فلسطینیان

مرگ و شهادت فلسطینیان از پیامدهای ناگوار حوادث سیاسی فلسطین و از عوامل ایجاد دلتنگی و اندوه در شاعر است. او از کودکان، زنان و مردانی یاد می‌کند که به دلیل جنایت‌های صهیونیست‌ها جان خود را از دست دادند و معتقد است که این شهیدان مسیر درست را در پیش گرفته‌اند؛ زیرا آنان شهادت در وطن خود را به

زندگی ذلت‌بار زیر یوغ بندگی اشغالگران ترجیح داده‌اند. شاعر از اینکه می‌بیند خانه‌هایشان تبدیل به آرامگاه‌های ابدی‌شان شده است احساس دلتنگی و اندوه می‌کند:

«أَخَذُوا الْإِتِّجَاهَ الصَّحِيحُ / وَ مَضُوا وَاحِدًا وَاحِدًا / لَنْ تَرَى مِنْهُمْ عَائِدًا /
أَخَذُوا الْإِتِّجَاهَ الصَّحِيحُ إِلَى مَوْتِهِمْ / ... أَيُّ شَيْءٍ تَرَى / هُوَ هَذَا الْمَكَانُ الْفَسِيحُ /
مَنْزِلُ أُمِّ ضَرِيحٍ؟» (منبع پیشین: ۳ / ۵۲۱ - ۵۲۲)

«مسیر درست و صحیح را درپیش گرفتند / و یکی‌یکی رفتند / هرگز نمی‌بینی که کسی از آن‌ها بازگردد / مسیر درست به‌سوی مرگشان را درپیش گرفتند / ... چه می‌بینی / این مکان گسترده و وسیع / خانه است یا آرامگاه؟».

عوامل فرهنگی

فرهنگ یعنی هویت و معنا یافتن. یک ملت با ارزش‌های فرهنگی و سنت‌های خود معنا می‌یابد و زنده می‌ماند. پیشرفت‌های تکنولوژی و دنیای مدرن از یک طرف، و تهاجم فرهنگی و نظامی بیگانگان از طرف دیگر، باعث تغییر یا نابودی و فراموشی بسیاری از ارزش‌ها و سنت‌ها شده است. گاه انسان از پوچی زندگی در عصر حاضر، که هیچ رنگ‌وبویی از سنت‌های کهن ندارد، به تنگ می‌آید و برای ارزش‌های قدیمی و سنتی دلتنگی می‌کند. عوامل فرهنگی، که شاخص‌ترینشان نابودی یا تغییر ارزش‌ها و سنت‌هاست، می‌توانند باعث نوستالژی در فرد شوند. این عامل که باعث دلتنگی و اندوه سمیح نیز شده است بررسی می‌شود.

نابودی یا تغییر ارزش‌های سنتی

سمیح ارزش‌های سنتی و فرهنگی سرزمینش را رمز حیات و ماندگاری خود و ملتش می‌داند و، به همین دلیل، هرگونه تغییر و تحول ناهنجار در آن‌ها را نامأنوس و ناخوش می‌یابد. شاعر به سادگی‌های سرزمینش، که سرشار از صفا و زندگی است، آنچنان دلبسته و دلخوش است که تصویر همه جای سرزمینش را در آلبوم ذهن و حافظه‌اش ثبت کرده است:

«حَفِظْتُ الْمَسَافَةَ عَنْ ظَهْرِ قَلْبٍ، حَفِظْتُ الْمَسَافَةَ / تَذَكَّرْتُ كُلَّ الصُّخُورِ وَكُلَّ الشُّجَيْرَاتِ... / تَذَكَّرْتُ، كُلَّ الْمَفَارِقِ، رَاجِعْتُهَا مَفْرَقًا مَفْرَقًا، وَاسْتَعِدْتُ / الْقَرْيَ قَرْيَةً قَرْيَةً» (منبع پیشین: ۲ / ۳۱۳)

«مسافت را از بر کرده‌ام، مسافت را حفظ و از بر کرده‌ام / تمام صخره‌ها و تمام بوته‌ها را به خاطر دارم... / تمام راه‌ها و تقاطع‌ها را به یاد دارم، تک‌تک مسیرها را مرور می‌کنم و به یاد می‌آورم / تمام روستاها را، روستا به روستا».

تکنولوژی به هیچ‌کدام از آن صفا و سادگی‌ها رحم نکرده است. از دید سمیع، همه چیز تغییر کرده است. او از این تغییرات ناهنجار و ناخوشایند، سرخورده و دلزده شده و حسرت سنت‌ها و ارزش‌های از بین رفته را دارد. شاعر در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر در جست‌وجوی نشانه‌ای از گذشته است؛ قهوه‌خانه‌ای، کدخدایی، مغازه‌ای... اما هیچ نشانه‌آشنایی نمی‌یابد. شاعر حسرت‌مند و اندوهبار با خود می‌گوید این همان زادگاه ساده و بی‌آلایش من نیست؛ این‌جا تغییر کرده است. دیگر هیچ چیز همچون گذشته نیست. این تغییرات برای او نامأنوس‌اند:

«تَغْيِيرُ شَيْءٍ هُنَا وَ هُنَاكَ تَغْيِيرُ بَابٍ وَمَقْهَى وَسَاحَةِ / لَعَلَّ الْمَخَاتِيرَ مَا تُؤَا / لَعَلَّ الْمَضَافَاتِ صَارَتْ دَكَائِينَ بُنٌّ وَزَيْتٍ وَأَقْلَامِ حَبْرٍ / تَغْيِيرُ شَيْءٍ / أَرَى لِافْتَاتِ جَدِيدَةٍ / كِرَاجِ فُولِكْسَفَاغُنْ وَفُورْدٍ / ... مَغْسِلَةِ الشَّرْقِ / أَوْ تَيْلُ فِلَسْطِينِ / شَيْءٍ تَغْيِيرٍ / وَ أَكْثَرُ» (همان منبع: ۲ / ۳۱۴)

«چیزی در اینجا و آنجا تغییر کرده؛ در قهوه‌خانه و میدان تغییر کرده است / شاید کدخداها مرده‌اند / شاید مسافرخانه‌ها تبدیل به مغازه‌های فروش قهوه (کافه‌ها) و روغن و خودنویس‌ها شده‌اند / چیزی تغییر کرده است / نشانه‌های جدید می‌بینم؛ / همچون رواج تولیدات فولکس‌واگن و فورد / ... حمام شرق / هتل فلسطین / چیزی تغییر کرده است / و بیشتر از یک چیز هم».

گاه تغییر و تحول ارزش‌ها و سنت‌ها به دلیل اشغالگری و تهاجم فرهنگی بیگانگان است. صهیونیست‌ها با ایجاد تغییرات فرهنگی، در تلاش برای نابودی ارزش‌های فلسطینیان و بی‌هویت ساختن آن‌ها هستند. اشغالگران آبادانی‌ها و نشانه‌های حیات را از بین برده و در عوض قبرستان‌ها را وسعت داده‌اند. دیگر حتی

نشانی از پرچم سرزمینش و زبان مادری اش نیست. عصر جدید و فناوری‌های نوین آن نظم، سادگی و صفای بسیاری از ارزش‌ها و سنت‌ها را از بین برده است. سمیح اندوه و دل‌تنگی‌اش از این موضوع را با کنایه و طعنه نشان می‌دهد:

«أَرَى قَرْيَةً دَمَرُوهَا / بِأَخْرِ مَا صَاحَتِ التَّكْنُولُوجِيَا / وَ مَقْبَرَةً شِيدُوَهَا / بِأَخْرِ مَا صَاحَ فَنُ الْقِتَالِ / أَنَايِبُ رِي / شَوَارِعُ اسْفَلْتِ / مَلَاهُ / ... جِهَازُ اتِّصَالِ وَمَرْكَزُ شَرْطَهْ / أَغَانُ مَرِيضَهْ / ... تَغْيِيرُ شَيْءٍ، تَغْيِيرُ / وَ أَكْثَرُ / أَرَى مَعْمَلِ السَّجْنِ . وَالْعَلَمِ الْأَجْنِبِي / أَرَى اللُّغَةَ الْأَجْنِبِيَّةَ» (منبع پیشین: ۲ / ۳۱۴ - ۳۱۵)

«روستایی می‌بینم که آن را خراب کرده‌اند/ با آخرین فناوری‌های تکنولوژیک/ و آرامگاهی بنا کرده‌اند/ با آخرین فناوری جنگ و نبرد/ لوله‌های آبیاری/ خیابان‌های آسفالت/ تفریح‌گاه‌ها/... تجهیزات ارتباطی و مرکز پلیس/ ترانه‌های بیمار/... چیزی تغییر کرده است، تغییر کرده است/ و بیشتر هم/ کارخانه. زندان. و پرچم بیگانه را می‌بینم/ زبان بیگانه را می‌بینم.»

واکنش سمیح القاسم در برابر احساس نوستالژی

نوستالژی، به‌منزله حالتی روانی، فرد را ناچار می‌سازد تا برای گریز از آن به راه‌حل‌های جبرانی روی آورد. گاه واکنش‌های فرد در این حالت به‌صورت ناخودآگاه اتفاق می‌افتد؛ همچون یادآوری خاطرات گذشته و دل‌تنگی برای آن‌ها. سمیح نیز در گریز از این حالت گرفتگی و دل‌تنگی، واکنش‌هایی رفتاری از خود بروز می‌دهد که بیشتر در اشکال بازگشت به دوران کودکی و یادآوری خاطرات گذشته، بنای آرمان‌شهری در ذهن و تصور خود، آوردن برخی نشانه‌ها و خصوصیات ادب گذشته و دوره‌های پیشین در شعر خود (آرکائیسیم) در شعر او انعکاس یافته است.

بازخوانی خاطرات گذشته و کودکی

اشتیاق به گذشته و دوران ازدست‌رفته و سپری‌شده راهی برای فرار ادیب از زمان حال و وضعیت کنونی وی است. شاعر وقتی در جامعه کنونی خویش از آرمان‌ها و

اهداف و الایش منع می‌شود، تحمل شرایط موجود برایش دشوار می‌گردد و چاره‌ای نمی‌یابد جز اینکه به پاکی، صداقت و شادی دوران کودکی و گذشته خویش پناه آورد و خود را با خاطرات خوب آن دوران تسکین دهد (جعفر ۱۹۹۹: ۴۹).

یکی از واکنش‌های قابل توجه سمیح در برابر احساس نوستالژی، یادآوری و بازخوانی خاطرات گذشته و ایام کودکی است. در واقع یادآوری گذشته و خاطرات آن رایحه‌ای دل‌انگیز برای او به ارمغان می‌آورد که روح آشفته و دلتنگش را آرام می‌کند. یکی از تصویرهای قابل تأملی که سمیح در دلتنگی‌اش برای خاطرات گذشته ارائه می‌دهد تصویری از زندگی خانوادگی ساده و آرام آن‌ها در گذشته و بازیگوشی‌های دوران کودکی اوست. شاعر در یادکرد از خاطرات کودکی‌اش، دلتنگ روپوش سفید مدرسه‌اش می‌شود که مادر با چرخ خیاطی خود برایش دوخته بود. یاد روزهای برفی‌ای می‌افتد که با دوستانش بازی و با پرتاب کردن گلوله‌های برف به سوی رهگذران، شادی می‌کرد:

«كَانَ لَنَا بَيْتٌ / كَانَتْ فِي بَيْتِنَا مَكِينَةٌ خِيَاطُهُ / ... خَاطَتْ لِي أُمِّي مَرِيْلَةً
مَدْرَسِيَّةً / ... كَانَتْ لَنَا أَشْجَارٌ تَيْنٌ كَثِيرَةٌ / مَرِيْلَتِي الْمَدْرَسِيَّةُ بِيضَاءُ كَالْتَّلْجِ / كَانَتْ
الدُّنْيَا تَنْدِفُ ثَلْجًا فِي الشِّتَاءِ / ... كُنَّا نَقْذِفُ الْعَابِرِينَ بِقَبْضَاتِ الثَّلْجِ / وَ نَقْهَقُهُ عَلَي
سُطُوحِ الطَّيْنِ» (القاسم ۱۹۹۲: ۴ / ۱۴۹)

«خانه‌ای داشتیم / در خانه ما یک چرخ خیاطی بود / ... مادرم برایم یک روپوش مدرسه دوخت / ... ما درختان انجیر بسیاری داشتیم / روپوش مدرسه‌ام سفید بود هم‌چون برف / دنیا در زمستان برف حلاجی می‌کرد / ما به طرف رهگذران گلوله‌های برف پرتاب می‌کردیم / و بر پشت‌بام‌های گلی قهقهه می‌زدیم.»

پناه بردن به آرمان‌شهر

نوستالژی همیشه معطوف به گذشته نیست. فرد گاه برای گریز از حال به آینده پناه می‌برد که آن را «آرمان‌گرایی» می‌نامند. آرمان‌گرایی، نوستالژی آرمان‌شهر را در پی دارد که در ادبیات هر ملت نمونه‌های زیبایی را آفریده است. سمیح در دلتنگی‌هایش گاه از واقعیت گامی فراتر می‌نهد و به آرمان‌شهری پناه

می‌برد که در ذهن و رؤیای خود ساخته است؛ آرمان‌شهری که گاه نمادین و سرزمینی با عناصر و مظاهر خالص طبیعی است. سرزمینی که نمادهایش طبیعی، سیر حیانتش طبیعی و بادهایش زندگی و پیوند میان عناصر طبیعت را با خود به ارمغان می‌آورند. روح حیات همواره در ریشه موجوداتش در جریان است و به‌سوی روشنایی حرکت می‌کند. در این سرزمین، هر کدام از نمادهای طبیعت، رمز و نماد مردم سرزمین او هستند. او این آرمان‌شهر نمادینش را از زبان رهگذری توصیف می‌کند که از آنجا می‌آید:

«... مِنْ أَيْنَ آتَيْتُ؟ / ... مِنْ أَجْيَالٍ / يَحْكِي أَنَّ هُنَاكَ رِيَّاحٌ / وَ هُنَاكَ لِقَاحٌ / وَ هُنَاكَ - كَمَا يَحْكِي - بَذْرَةٌ / تَسْلُلُ ... رَوْحاً فِي صَخْرَةٍ! / وَ تَشْقُ الدَّرْبُ / إِلَى الشَّمْسِ / ... يَحْكِي أَنَّ هُنَاكَ رِيَّاحاً / وَ هُنَاكَ لِقَاحاً / وَ هُنَاكَ جُذُوراً... / لَمْ تُمْرِضْ بِالْيَأْسِ!» (منبع پیشین: ۱ / ۲۵۲-۲۵۳)

«...از کجا آمده‌ای؟ / ...از نسل‌هایی که / حکایت می‌کند که آنجا بادهایی هست / و آنجا لقاح و پیوند است / و آنجا - آن‌طور که حکایت می‌کند - بذر و دانه‌ای است / که وارد می‌کند... روحی را در صخره‌ای! / و مسیر را می‌شکافد / به‌سوی خورشید / ...حکایت می‌کند که آنجا بادهایی هست / و آنجا لقاح و پیوندی است / و آنجا ریشه‌هایی است... / که دچار بیماری یأس و ناامیدی نشده‌اند!».

گاه آرمان‌شهر شاعر واقعیتی در رؤیاهای اوست؛ آرمان‌شهری که تحقق یافتنش چندان بعید و دور از دسترس نیست. این آرمان‌شهر، شهری است که با دستان رنج‌کشیده ملتش ساخته خواهد شد؛ شهری که تمام امکانات، از جمله مدرسه، خانه، روزنامه، سفارت‌خانه و وزارت‌خانه، را داشته باشد؛ شهری که سراسر تصاویر و جلوه‌های رنگارنگ و زیبا باشد. این آرمان‌شهر گاه آباد ساختن و بازسازی سرزمین ویران شده‌اش است:

«سَأَعُودُ أَمْسٍ / أَعُودُ أَمْسٍ مِنَ السَّفَرِ / وَ يَعُودُ لِلغَيْمِ المَطَرُ / ... وَ أَعُودُ أَمْسٍ مِنَ العَوَاصِفِ / ... وَ تَعُودُ أَيْدِينَا المَقْطَعَةُ / المَوْزَعَةُ / ... تُبْنِي المَدَارِسَ وَ المَقَاهِي وَ المَنَازِلُ / تُبْنِي مَدِينَتَنَا الجَدِيدَةَ... / صُورٌ مَلَوْنَةٌ / ... صُحُفٌ / إِذَاعَاتٌ / سِفَارَاتٌ / وَ زَارَاتٌ» (همان منبع: ۳ / ۱۴۶ و ۱۶۲ - ۱۶۳)

«به‌زودی باز خواهیم گشت/ به‌زودی از سفر بازمی‌گردم/ و باران به ابر بازمی‌گردد/ ... به‌زودی از میان طوفان‌ها بازمی‌گردم/ ... و بازمی‌گردد دستان قطعه‌قطعه شده ما/ و [دستان] تکه‌تکه شده و پراکنده شده/ ... مدرسه‌ها و قهوه‌خانه‌ها و خانه‌ها را می‌سازد/ شهر جدیدمان را می‌سازد.../ تصاویری رنگارنگ/ ... روزنامه‌ها/ رادیوها/ سفارت‌خانه‌ها/ وزارت‌خانه‌ها».

آرکائیسیم (باستان‌گرایی)

یکی از صورت‌های ویژه واکنش سمیح در برابر نوستالژی، گرایش او به خصوصیات و سبک‌های ادب قدیم و دوره‌های پیش است. او با این کار دل‌تنگی خود برای میراث ادبی گذشته را نشان می‌دهد. یکی از محمل‌های اصلی برای مفهوم نوستالژی، آرکائیسیم یا باستان‌گرایی است. آرکائیسیم استفاده از الفاظ، اصطلاحات، ساختارهای دستوری و زبانی کهن و حتی تصاویر ادبی گذشته در متن است که به‌منظور بازسازی گذشته و یادآوری آن انجام می‌شود. اسپنسر از بنیان اصلی جریان آرکائیسیم بود؛ جریانی که معمولاً به استفاده از واژه‌هایی پرداخت که تداعی‌کننده روزگار «شوالیه‌گری و رمانس‌ها» بودند (Cuddon 1999: 52).

گویی زبان ادب معاصر و سبک‌های آن با ذوق سمیح سازگاری ندارد. شاید سمیح الفاظ عصر حاضر را برای بیان حرف‌ها و گفته‌هایش مناسب نمی‌یابد. دل‌تنگی او کهن است و الفاظی از جنس خود را می‌طلبد. به همین دلیل، به الفاظ کهن روی می‌آورد تا کهنگی دل‌تنگی‌اش را خوب القا کند. او با این کار به‌نوعی دل‌تنگی خود برای الفاظ، تصاویر و خصوصیات ادب قدیم را نیز نشان می‌دهد. درواقع این خود یکی از تکنیک‌های خاص سمیح در نشان دادن و انعکاس نوستالژی‌اش است. در شعر سمیح، نموده‌های مختلفی از این دست دل‌تنگی یافت می‌شود؛ از جمله تقلید او از شاعران گذشته در استفاده از اصطلاحات خاص شعری آن‌ها. مثالی از این مورد، ابیات زیر از قصیده «اندلس» است که شاعر ضمن آوردن تعبیر «یا زمن الوصل»، که از تعبیرات خاص شاعران اندلسی است، از تصاویر و مضمون شعر شاعر اندلسی، لسان‌الدین بن خطیب، نیز تقلید کرده و بهره

برده است:

«جَادَكَ الْغَيْثُ، لَا جَادَكَ الْغَيْثُ، يَا زَمَانَ الْوَصْلِ / وَالْفَصْلِ، كَفَارَتِي / لَمْ تَجْزُ، وَالْمَدَى مُوَصَّدٌ بِالْمَدَى» (القاسم ۱۹۹۲: ۲ / ۵۶۷)

«باران بر تو بیارد، باران بر تو نیارد، ای زمان وصال / و جدایی، کفاره من / پرداخت نشده (زمینه آزادی من فراهم نشده)، و مسافت و فاصله به مسافتی دیگر بسته شده است».

«سمیع در وصف جدایی و فراق محبوب (محبوب واقعی یا نمادین که نمادی از سرزمین و وطن است) و برای توصیف وسعت فاصله میان او و محبوبش، در این ابیات از الفاظ و تصاویر شعری شاعر اندلسی، لسان‌الدین بن خطیب، استفاده و تقلید کرده و دلتنگی معاصر برای گذشته را این‌گونه نشان داده است» (فتح‌الباب ۱۹۹۲: ۵۱۰).

لسان‌الدین بن خطیب چنین سروده است:

جَادَكَ الْغَيْثُ إِذَا الْغَيْثُ هَمِي / يَا زَمَانَ الْوَصْلِ بِالْأَنْدَلُسِ / لَمْ يَكُنْ وَصْلُكَ إِلَّا حُلْمًا / فِي الْكَرَى أَوْ خِلْسَةَ الْمُخْتَلِسِ» (الخطیب ۱۹۸۹: ۲ / ۷۹۲)

«باران بر تو بیارد آن‌گاه که باران می‌بارد و جاری می‌شود / ای زمان وصال، در اندلس / وصال تو جز خیال و رؤیایی نبود / در هنگام خواب، یا دزدی مخفیانه دزد». استعاره گرفتن این تعبیر توسط سمیع القاسم و به کار بردن آن در شعر خود بر میزان علاقه پنهانی او به این تعبیر به‌عنوان جزء یا کل موشحات اندلسی و نیز بر دلتنگی او برای تعبیرات کهن در شعر شاعران دوره‌های گذشته دلالت دارد.

یکی دیگر از تجربه‌های آرکائیسیم در شعر سمیع القاسم، دلتنگی او برای عشق قدیم است. قصایدی در مضمون عشق با شکل و اسلوب قدیم در دیوان سمیع وجود دارد. البته موضوع دلتنگی برای عشق قدیم در شعر سمیع فقط یک تجربه ادبی و شعری محسوب می‌شود؛ زیرا این تجربه تکیه می‌کند بر خیال و تجربه شاعران قدیم غزل‌سرا و عاشق‌پیشه در تاریخ ادب عربی، همچون عمر بن ابی‌ربیع و مجنون لیلی و امثال آن. (عرایدی ۱۹۹۲: ۳۵۳).

سمیح در آغاز یکی از سربیاتش^۱، با الهام‌پذیری از الفاظ، مضمون و تصویرپردازی شاعر عصر اموی، عمرین ابی‌ربیع، دلتنگی و اشتیاق خود را به رویکرد شعری قدیم نشان می‌دهد و چنین می‌گوید:

أَمِنْ آلِ نَعْمٍ؟ / سَعَاةُ الْبَرِيدِ يَمْرُونُ فِي كُلِّ صَبْحٍ / وَ مَا مِنْ خَبْرٍ / وَ مِنْ كُلِّ
جُرْحٍ / يَنْزُ الضَّجْرُ» (القاسم ۱۹۹۲: ۴/۲۴۷)

«آیا از جانب خاندان نعم است/ پیک‌هایی که هر روز صبح عبور می‌کنند؟/ و هیچ خبری نیست/ و از هر زخمی/ غم و اندوه تراوش می‌کند».

شاعر از شعر گذشته و مضمون سوزوگداز در عشق قدیم در شعر عمرین ابی‌ربیع («أَمِنْ آلِ نَعْمٍ أَنْتَ غَادٍ فَمُبَكِّرٌ / غَدَاةَ غَدٍ، أَمْ رَائِحٌ فَمُهَجَّرٌ؟») (ابی‌ربیع ۱۹۹۸: ۱۰۵) استفاده و الگوبرداری می‌کند و آن را در شعر نوی خود می‌آورد. بنابراین دلتنگی برای گذشته به صورت سوزوگداز و اشتیاق حاضر برای از دست رفتن زمان گذشته ظاهر می‌شود. این شکل از نوستالژی معنای رمزی به خود می‌گیرد و در آن، گریستن بر زمان گذشته وجود دارد.

نتیجه

- نوستالژی، به منزله احساسی غالب، در شعر سمیح ظاهر شده و در بیشتر موارد این احساس برخاسته از ناخودآگاه فردی وی است. این احساس آن قدر در سمیح قوی است که در بیشتر موارد حتی اشعار انقلابی و مقاومت او را تحت تأثیر قرار داده و جلوه‌ای عاطفی به آن‌ها بخشیده است.

- جلوه‌هایی متنوع از نوستالژی فردی و جمعی را در شعر سمیح می‌توان یافت که مولود عوامل مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است.

- سمیح برای گریز از حالت دلتنگی و تسکین آلام خود به راه‌حل‌های جبرانی روی آورده است. بازخوانی و یادآوری خاطرات کودکی و گذشته، بنای یک آرمان‌شهر در ذهن و تصور خود، استفاده از ویژگی‌های زبانی، دستوری و ادبی

۱. سربیات: مجموعه‌ای از قصاید بلند به هم پیوسته که تحت یک عنوان می‌آیند.

دوره‌های پیشین، که در اصطلاح به آن «آرکائیسیم» گفته می‌شود، مهم‌ترین و برجسته‌ترین واکنش‌های سمیح در برابر نوستالژی است.

- شرایط و جو سیاسی حاکم بر فلسطین باعث شده تا نوستالژی برای وطن پربسامدترین جلوه نوستالژی در شعر سمیح باشد. در واقع بیشترین حجم نوستالژی او را دلتنگی‌های ملی‌گرایانه تشکیل می‌دهد.

- نارضایتی و ناخرسندی از شرایط موجود دو رویکرد متفاوت برای سمیح در انعکاس نوستالژی‌اش به وجود آورده است. یکی رویکرد شاعر به گذشته و یادآوری خاطرات آن دوران است و دیگری جست‌وجوی آرمان‌شهری فراتر از زمان خود.

- یکی از تکنیک‌ها و واکنش‌های خاص سمیح در نشان دادن احساس نوستالژی‌اش، آوردن الفاظ، اصطلاحات و تصاویر ادبی دوره‌های گذشته در شعر خود است. او با این کار به‌طور غیرمستقیم دلتنگی خود را برای دوره‌های ادبی گذشته نشان می‌دهد.

منابع

- أبوشاور، سعدی، (۲۰۰۳)، تطور الإجتاه الوطنی فی الشعر الفلسطینی المعاصر، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- ابویسانی، حسین، (۱۳۸۲)، ادبیات مقاومت فلسطین و بازتاب آن در آثار سمیح القاسم (پایان‌نامه دکتري)، دانشگاه تهران.
- أبی‌ربیعة، عمر، (۱۹۹۸)، دیوان، شرحه و ضبطه و قدّم له علی العسیلی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- الجیوسی، سلمی الخضراء، (۱۹۹۷)، موسوعة الأدب الفلسطینی المعاصر، عمان: دارالفارس للنشر والتوزیع.
- الخطیب، لسان‌الدین، (۱۹۸۹)، دیوان، حقّقه و قدّم له محمد مفتاح، دارالثقافة.
- القاسم، سمیح، (۱۹۹۲)، شعر، بیروت: دارالجيل.
- القاسم، نبیه، (۱۹۹۲ الف)، سمیح القاسم فی دائرة النقد، بیروت: دارالجيل.
- — (۱۹۹۲ ب)، «سبحة لسجلات سمیح القاسم»، سمیح القاسم فی دائره النقد،

- بیروت: دارالجیل.
- ال گورین، ویلفرد و دیگران، (۱۳۸۳)، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، تهران: اطلاعات.
- النقاش، رجاء، (۱۹۹۲)، «شخص غیر مرغوب فيه»، سمیح القاسم فی دائرة النقد، بیروت: دارالجیل.
- الیاده، میرچا، (۱۳۷۵)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: فکر روز.
- انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- باستانی، علی اصغر و حسین ابویسانی، (۱۳۸۳)، «سمیح القاسم و موسیقی شعر عرب»، فصلنامه علمی- پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۷۲: صص ۹۳-۱۰۹.
- براهنی، محمدنقی و دیگران، (۱۳۷۲)، واژه‌نامه روانشناسی و زمینه‌های وابسته، تهران: فرهنگ معاصر.
- پورافکاری، نصرت‌الله، (۱۳۷۳)، فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی، ج ۲، تهران: فرهنگ معاصر.
- جعفر، عبدالکریم راضی، (۱۹۹۹)، رماد الشعر، بغداد: دارالشؤون الثقافية العامة.
- دیچز، دیوید، (۱۳۷۹)، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی.
- زارع برمی، مرتضی، (۱۳۸۹)، تحلیل تطبیقی عناصر مقاومت در اشعار سمیح القاسم، حسن حسینی و قیصر امین پور (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس).
- زیدان، رقیة، (۲۰۰۹)، أثر الفكر اليساری فی الشعر الفلسطيني، كفرقرع: دارالهدی.
- شاملو، سعید، (۱۳۸۲)، آسیب‌شناسی روانی، تهران: رشد.
- شاه‌حسینی، مهتاب، (۱۳۸۹)، انتفاضة در اشعار سمیح القاسم (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار.
- شریفیان، مهدی، (۱۳۸۹)، روان‌شناسی درد، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- صدوق، راضی، (۲۰۰۰)، شعراء فلسطين فی القرن العشرين، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
- عرایدی، نعیم، (۱۹۹۲)، «دراسات فی شعر سمیح القاسم»، سمیح القاسم فی دائرة النقد، بیروت: دار الجیل.
- فتح‌الباب، حسن، (۱۹۹۲)، «سمیح والهم العربي»، سمیح القاسم فی دائرة النقد، بیروت: دارالجیل.

- کلاهیچیان، فاطمه، (۱۳۸۶)، نوستالژی (دل‌تنگی برای گذشته) در شعر کلاسیک عرفانی (پایان‌نامه دکتري)، دانشگاه تربیت معلم.
- کنفانی، غسان، (۱۹۸۶)، الأدب الفلسطینی المقاوم تحت الاحتلال (۱۹۴۸ - ۱۹۶۸)، المؤسسة الدراسات الفلسطینیة.
- کوندر، میلان، (۱۳۸۴)، جهالت، ترجمه آرش حجازی، تهران: کاروان.
- مکاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۸)، دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مه‌ران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- میرقادی، فضل‌الله و حسین کیانی، (۱۳۹۰)، «راز ماندگاری سرودهای پایداری سمیح القاسم»، فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی (پژوهش‌های زبان و ادبیات عرب)، ش ۱: صص ۲۳ - ۴۳.
- نفیسی، سعید، (۱۳۵۲)، فرهنگ فرانسه - فارسی، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۲)، جهان‌نگری، ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- Cuddon, J. A. (1999), *Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*, London: Penguin books.
- Hornby, A. S. (2002), *Oxford Advanced Learners Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.